

ادبیات سوسیالیستی از انتشارات حزب کمونیست کارگری

کمونیستها و مساله مذهب

حمید تقوائی

این نوشته بر مبنای بحث یک سمینار در جوار پلنوم ۳۱ در تاریخ نوامبر ۲۰۰۸ تهیه شده است.
چاپ شده در کمونیسم کارگری شماره ۵، جولای ۲۰۱۲

موضوع این سمینار مساله مذهب و سیاست های ما در قبال مساله مذهب است. فکر میکنم نیازی به توضیح نباشد و همه تان می دانید اهمیت این بحث چیست. با توجه به نقشی که در کل مذهب و جنبش اسلام سیاسی در ایران دارد یک رکن فعالیت های ما برای سرنگونی جمهوری اسلامی همین نقد و مبارزه با مذهب است. اینکه چرا این بحث در این مقطع لازم است، به این دلیل که ما هیچوقت ننشستیم جامع و مانع این مساله را بررسی نکنیم و روشن کنیم که تبلیغات ما و موضع ما، چه امروز و چه بعد از بقدرت رسیدن در مورد مذهب چیست. کمونیست ها چه رابطه ای با مذهب دارند و آنرا چگونه می بینند؟ چرا این مسئله برای جنبش ما مهم است و باید در موردش صحبت کند و خلاصه دقیق شدن در در سیاستهایی که حزب مطرح کرده و همه اش هم در برنامه «یک دنیای بهتر» هست : مسئله جدایی مذهب از دولت و تمام معانی و جنبه های مشخصی که از آن نتیجه میشود، مبارزه ما با مذهب بعنوان یک خرافه، عقیده و بعنوان یک بلای جامعه بشری علی العموم.

بنظر من، این سمینار به سؤالاتی مانند این باید پاسخ بدهد که اگر کمونیست ها فکر می کنند مذهب خرافه است و باید در جامعه نباشد پیش شرط هایش چیست و این چه رابطه ای با جدایی مذهب از دولت دارد؟ آیا جدایی مذهب از دولت موضع تاکتیکی ماست و حذف مذهب موضع رادیکال و استراتژیک و ماکسیمالیستی ما؟ ما معتقدیم باید مذهب را حتی بعنوان عقیده شخصی برانداخت ولی از آنطرف، از جدایی مذهب از دولت سخن می گوئیم. اینها چه رابطه ای با هم دارند؟ این تاکتیکمان است و آن استراتژی مان؟ این موضع مینیمالیستی است و آن ماکسیمالیستی؟ اگر جامعه بطرف حذف مذهب بیاید، ما هم باید آنجا برویم؟ در چنین شرایطی وظایف ما چیست؟ آیا ما دو عرصه داریم: مبارزه فکری — عقیدتی با مذهب و مبارزه سیاسی با مذهب؟ اینها به هم بی ربط هستند یا مربوطند؟ در پراتیک حزبی، اینها چه نقش و نسبتی با هم دارند؟

همه اینها بنظر من، نکاتی است که هیچوقت حزب ننشسته است

بطور روشن در موردشان حرف بزند و امروز مهم شده است بخاطر اینکه مساله ما دیگر فقط تبلیغات نیست. بخاطر اینکه حزب دست اندرکار و مدعی قدرت سیاسی هستیم و باید اعلام کنیم با مذهب چکار خواهیم کرد. باید جامعه بداند که کمونیست ها با مذهب چه می کنند. نه آنکه عقیده شان نسبت به مذهب چیست. باید بداند که اگر کمونیست ها به قدرت برسند، با مذهب چه می کنند. در عین حال، این مسئله برای ما فقط از این جهت مهم نیست که سیاست آتی ما روشن باشد. باید تصویر فردا را از امروز به مردم بدهیم. همین امروز باید روشن باشد شما اگر به قدرت برسید، با مذهب چکار می کنید. روشن است که وقتی بقدرت برسیم جدایی مذهب از دولت حداقل چیزی است که بدست می آید. در جمهوری سوسیالیستی مذهب از دولت جدا شده است ولی بعد از آن چه؟ اگر قرارست حزب یا آن دولت سوسیالیستی برود برای حذف مذهب چرا از امروز بجای جنگیدن برای جدایی مذهب از دولت، مستقیماً برای حذف مذهب نجنگیم؟

این سؤالات و این مباحث باز و مطرح است و من تردید ندارم اگر از کادرهای حزب ما در این موارد بپرسید، پاسخ‌های مختلفی می‌شنوید. هر کسی از ظن خود یک تفسیری دارد از حتی جدایی مذهب از دولت، از برخورد ما به مذهب بعنوان عقیده، جارو کردن مذهب از جامعه و مذهب زدایی و اینکه اساساً مذهب زدایی از جامعه یعنی چه. اینها باید برای ما روشن باشد نه بخاطر فردا، از همین امروز اینها در پراتیک ما تعیین کننده اند. کاملاً روشن است که یکی از ارکانی که انقلاب بعدی حول آن شکل می‌گیرد، مسئله مذهب است و دولت مذهبی. این خیلی روشن است و ما از قبل هم گفته ایم. حتی وقتی می‌گوییم مسئله زن یک مسئله اساسی است — که در انقلاب آتی همینطور است — خود همین مسئله زن، امروز در واقع، هشتاد درصدش مسئله مذهب است و سلطه‌ای که حکومت اسلامی به مثابه یک حکومت مذهبی بر روی سرنوشت زنان دارد و پنجاه درصد جامعه را اساساً آدم حساب نمی‌کند. اگر امروز شما بخواهید بر سر حق آزادی زن مبارزه کنید، خواه ناخواه می‌بینید نود درصد

جدالتان با مذهب است. به همین خاطر می‌خواهم بگویم که از نظر سیاسی بسیار روشن است که اهمیت این مسئله در چیست.

مذهب بعنوان یک مساله سیاسی

اجازه بدهید بحث را از اینجا شروع کنم که وقتی از برخورد کمونیستی به مذهب صحبت می‌کنیم، اولین چیزی که فکر میکنم هر کسی می‌داند و ما بعنوان کمونیسم کارگری یا هر کمونیستی به شما خواهد گفت، این است که مذهب هم بعنوان عقیده اشخاص مطرح است و هم بعنوان یک فاکتور سیاسی در حکومت و دولت. البته فقط هم دولت نیست بلکه تا آنجایی که به اسلام برمیگردد یک فاکتور مهم نقش سیاسی مذهب در پدیده جنبش اسلام سیاسی است. اینها دو رکن برخورد کمونیستی به مذهب هستند. کمونیست‌ها هم با مذهب بعنوان یک عقیده درمی‌افتند و هم با مذهب بعنوان دخالتش در جامعه، در قوانین و در دولت، به هر اندازه که این دخالت وجود داشته باشد. خوب، جمهوری اسلامی نمونه فاحش دخالت مذهب در دولت

است ولی در همه جای دنیا اساساً مذهب بدرجات در دولت دخیل است. مثلاً زمان شاه اینطور نبود که مذهب دخالتی نداشته باشد. بالاخره مذهب رسمی داشتیم. امام جمعه درباری داشتیم و فقه و شرعیات در مدارس و غیره.

وقتی شما راجع به همین دو رکن که گفتیم، صحبت می‌کنید، من می‌پرسم آیا نقش اینها پنجاه به پنجاه است؟ هشتاد به بیست است؟ و یا اگر نخواهیم کمی صحبت کنیم، همانطور که گفتیم، آیا محور کار و استراتژی مان حذف مذهب است و تاکتیکمان جدایی مذهب از دولت؟ و گذشته از اینها، آیا این مباحث مستقل از شرایط سیاسی روی میز ما آمده است؟ آیا اگر ما حزب کمونیست کارگری زمان شاه بودیم، اصلاً چنین سمیناری راجع به مذهب می‌گذاشتیم و بحث می‌کردیم؟ همین الآن مثلاً اگر حزب کمونیست کارگری در آلمان فعالیت کند، باید به اندازه ما روی مذهب خم شود؟

در نتیجه، وقتی سؤال می‌کنید کمونیست‌ها نسبت به مذهب چه می‌کنند، می‌پرسم چه زمانی و

در کدام شرایط سیاسی؟ در کتاب ها همین چیزی را می گویند که من می گویم. اینکه ما به مذهب بعنوان یک عقیده معتقد نیستیم. مذهب را خرافه و بلای جان جامعه می دانیم که باید از جامعه حذف شود و از آنطرف هم، مخالف مذهب در دولت هستیم و — مثل همان انقلابیون کبیر فرانسه — سکولار هستیم و می گوئیم مذهب نباید در دولت و قوانین و آموزش و پرورش دخالت کند. اما این برای کسی جواب نمی شود! شما کافی است در همان ایران، زمان شاه را با امروز مقایسه کنید. روشن است که به دو گونه حرف می زنید. اولویت ها فرق می کنند، تبلیغات فرق می کنند، جایگاه مذهب در فعالیتهای حزبی فرق می کند و تمام دعوا هم بر سر همین تفاوت هاست. اینکه علی الاصول کمونیست ها راجع به مذهب چه می گویند، همین است که گفتم ولی این علی الاصول دردی از کسی دوانمی کند! شما اگر جنبش اسلام سیاسی را داشته باشید یا نداشته باشید، بحثتان دو شکل خواهد داشت و فرق خواهد کرد. می گوئیم مذهب و همه مان می دانیم که منظورمان اساسا اسلام

است. پرونده مسیحیت را که دادند زیر بغلش و فرستادندش رفت! اگر شما بروید قدرت سیاسی را در آلمان بگیرید و حزب کمونیست کارگری آلمان بیاید و یک سمینار در مورد مذهب بگذارد و به اندازه ما قطعنامه سر مذهب بدهد، اولین کسی که یقه اش را می گیرد خود ما هستیم که خواهیم گفت سوراخ دعا را گم کرده ای و در آلمان مذهب چنین نقشی ندارد که اینقدر به آن بند کرده ای. اگر چیزی در آلمان مانع رسیدن طبقه کارگر به قدرت سیاسی است، شاید فاکتور صدم آن مذهب باشد. ابتدا باید به جنگ نود و نه فاکتور دیگر بروید و بنظر من، از همینجا یک چیز روشن می شود و آن اینکه کمونیست ها وقتی در اپوزیسیون هستند، به مذهب بعنوان یک مانع برای رسیدن به قدرت نگاه می کنند. همان اندازه که آن مانع وزنه است، ما هم به همان اندازه روی آن خم می شویم. حال، استراتژیک، تاکتیکی، بعنوان خرافه یا بعنوان جدایی مذهب از دولت. اگر مذهب در دولت نباشد — مثلا در سوئد — این شعار چه معنایی می دهد؟ باید تا آنجاییکه در دولت دخیل است این شعار

را مطرح کرد اما آیا درد در آنجا همین است؟ و اگر بعنوان یک عقیده در سوئد باقی مانده است، چرا مانده و ریشه هایش چیست و آیا اگر حزب کمونیست کارگری در سوئد بخواهد قدرت سیاسی را بگیرد، باید ابتدا به جنگ مذهب برود و آن را بزند؟ طبعا همه می گویم نخیر، لازم نیست. آیا خود ما زمان شاه اینقدر راجع به مذهب حرف می زدیم؟ اینها چه چیز را نشان می دهد؟

بنظر من، نفس این بحث نشان می دهد که مسئله برای ما سیاسی است. مسئله برای ما علی العموم و عقیدتی نیست. عقیده خرافی کم نیست. عده ای هم هستند در آمریکا که فکر می کنند زمین مسطح است! با این چکار می توانیم بکنیم؟ نه مانعی بر سر گرفتن قدرت سیاسی در آمریکا یا آلمان است و نه اولین و آخرین خرافه. اولین و آخرین خرافه که مذهب نیست. مردسالاری هم یک خرافه است. شوونیسم مرد هم هست. راسیسم هم هست و جادو و جنبل هم هست که به مذهب هیچ ربطی ندارد. اعتقاد به روح و دنیای دیگر و غیره هم هست که باز هم مذهب

فقط یک گوشه اش است. هزار و یک عقیده خرافی داریم. جامعه انسانی جامعه ای است که یک ذره از هیچکدام این عقاید در آن نمانده باشد. آماری دیدم که می گفت در جامعه آمریکا بیست و پنج درصد مردم فکر می کنند خورشید دور زمین می گردد! یعنی از هر چهار نفر یک نفر فکر می کند خورشید دور زمین می گردد. حال، حزب کمونیست کارگری آمریکا باید برود با این بجنگد؟ چرا برود بجنگد؟ می دانم مذهب وسیع تر از این حرف ها است و در همان جامعه آمریکا هم مذهب بیداد می کند و غیره، اما تا آنجا باید بعنوان یک حزب سیاسی به جنگش بروم که بعنوان یک مانع سیاسی در مقابلم ایستاده است. اگر شما حزب سیاسی هستید، اینطور است و اگر انجمن «اته ایست» ها هستید، خیر. اگر میخواهید در هر کجای دنیا انجمن اته ایست باز کنید، باید بروید ریشه مذهب را در بیاورید. باید بروید بی خدایی را رواج بدهید. جنگ فکری بکنید. جنگ عقیدتی بکنید و غیره ولی اگر حزب سیاسی هستید، می روید به همان اندازه ای انرژی می گذارید که برای شما مانعی برای تصرف

قدرت سیاسی است. چون اگر قدرت سیاسی را بگیرید می توانید هم مذهب را بر بیاندازید و همه خرافات را. چون که صد آید نود هم پیش ماست. می خواهیم بگویم سؤال را به چه عنوانی مطرح می کنید؟ آیا بعنوان یک روشنفکر، یک آدمی که به علم، اندیشه و فرهنگ مترقی فکر می کند، از من سؤال می کنید؟ خوب، من مثل هر اته ئیستی پاسخم این است که باید رفت ریشه مذهب را زد و شکستش داد اما اگر از من بعنوان لیدر حزب کمونیست کارگری می پرسید، می گویم جای مذهب در سیاست شما کجاست؟ شما از حزب کمونیست کارگری در کجا دارید صحبت می کنید؟ در سوئیس؟ نخیر، لازم نیست و اگر یک صدم ادبیات هم در مورد مذهب باشد، کافی است. از همینجا معلوم می شود که جایگاه جدایی مذهب از دولت در سیاست های ما کجاست.

مارکسیسم یکسری فرمول های از پیش در طاقچه چیده شده ای نیست که بشود جدا از زمان و مکان آنرا برداشت و خواند! من بارها این بحث را روی متدولوژی

کرده ام و در مورد مذهب هم همینطور است. اینکه کمونیست ها راجع به مذهب چه می گویند، می پرسم کمونیست ها در چه زمانی؟ کمونیست های قرون وسطی؟ کمونیست های زمان جمهوری اسلامی؟ کمونیست های زمان شاه؟ کمونیست های آمریکا در همین امروز؟ کمونیست های سومالی؟ و تازه، وقتی می گویند مذهب، منظورتان چیست؟ اسلام را می گویند یا بودیسم را هم در نظر دارید؟ من چه می دانم اصلا با بودیسم در کجا باید جنگید. اسلام سیاسی پدیده دیگری است. کدام مذهب؟ کجا و به چه عنوانی صحبت می کنید؟ بعنوان یک حزب سیاسی صحبت می کنید یا بعنوان یک بنگاه تنویر افکار؟ اگر بنگاه تنویر افکار هستید، بله، باید با هر مذهبی در همه جای دنیا جنگید. بروید بجنگید. ادبیات در بیاورید و از نظر فلسفی و غیره بگویند ولی اگر حزب سیاسی هستید، باید ببینید جایگاهش در پراتیک شما برای تصرف قدرت سیاسی کجاست! و حالا به مورد ایران که برمی گردیم، دیگر اظهار من الشمس است که مذهب روی میز است و جایگاه تعیین کننده

ای در پراتیک کمونیستی دارد. این هم روشن است که برخورد به مذهب امروز برای حزب ما از نظر سیاسی مطرح هست و نه از نظر ایدئولوژیک و عقیدتی - فکری و تنویر افکاری. همین متدولوژی تا حد زیادی نشان میدهد که برخورد ما به مذهب باید چی باشد و چگونه باشد.

نکته دوم اینکه بخش اساسی برنامه یک دنیای بهتر در قبال مذهب جدایی مذهب از دولت است و این در برنامه باز شده و ریشه اش و معانی مشخص اش توضیح داده شده است. ما گفته ایم که مذهب گرجه مانند بلایا و مصائب دیگر تاریخ ریشه در جامعه طبقاتی دارد ولی امروز اگر هست - باز هم مثل مسئل دیگری مانند اعتیاد و فحشا و ستم کشی زن و غیره - این نظام سرمایه داری است که اینها را حفظ کرده است. امروز سرمایه مذهب را نگهداشته است. همه اینها را در برنامه مان گفته ایم و توضیح داده ایم. صحبت اینست که ما باید دقیق بشویم و عمیقتر فکر کنیم و ببینیم که معنی عملی اینها چیست و سیاست عملی ما باید برخورد به مذهب چه باشد؟

مذهب زدائی از جامعه

اجازه بدهید چند تا مثال بزنم. در این سفری که به لندن رفته بودم در برنامه تلویزیون زنده یکی زنگ زد و گفت که شما با مراسم تاسوعا و عاشورا چکار میکنید؟ من هم این سوال را از شما میکنم، وقتی ما به قدرت برسیم با تاسوعا و عاشورا چکار میکنیم؟ میگویید قدغن میکنیم؟! رفقا با مسجدها چکار میکنیم؟ با کسانی که بروند حج چکار میکنیم؟ این سئوالها صرفا مربوط به بعد از تصرف قدرت سیاسی نیست. حزب اگر به این سئوالات همین امروز جواب درست بدهد میتواند قدرت سیاسی را بگیرد. امروز در ایران مذهب در محور مبارزه است. زمانی که میگوییم جدایی مذهب از دولت، به مذهب بعنوان فاکتور سیاسی برخورد میکنیم چون مذهب در دولت یک عقیده نیست بلکه یک سیاست است، قانون است، امر حقوقی است. مذهب در دولت بمعنی دخالت در جامعه است و باید دستش را قطع کنیم و این را هم اعلام کرده ایم که دستش را قطع میکنیم. مذهبی که در آموزش و پرورش

و در سیستم آموزشی کشور وارد شده و دخالت میکند دیگر عقیده نیست، خرافه ای است که به خودش گفته «علم»! و لذا باید از سیستم آموزشی جارو بشود. در مدرسه نمیتوانید خرافات درس بدهید، و حتی در همان سطح فقه و شرعیات زمان شاه هم ممنوع است و باید دستش قطع بشود. ما مذهب رسمی نداریم و نباید داشته باشیم. میخواهم بگویم بحث فقط بر سر جمهوری اسلامی نیست بلکه کلا بر سر برخورد به مذهب بعنوان یک فاکتور سیاسی و اجتماعی است. ما اجازه نمیدهیم مذهب جامعه بگرداند و اداره کند، قانون بگذراند، در مدارس دخالت کند و حتی در مراسم تولد و تدفین و مراسم ختنه سوران حضور بهم برساند. جامعه هر نوع ازدواجی را بهر شکل و هر جورش که باشد برسمیت میشناسد. ازدواج بالاخره بخش زیادش امری شخصی است. همانطور که افراد تصمیم میگیرند در مراسم ازدواجشان چه نوع موزیک و خواننده ای داشته باشند یا نداشته باشند و یا چه رقصی بکنند یا نکنند و آیا مشروب سرو بکنند و یا چه نوع کیکی داشته باشند،

همانطور هم میتوانند بگویند که یکی بیاید وردی هم بخواند و یا نخواند. ولی این ورد خواندن هم مثل بقیه امری شخصی است و از نظر دولت و جامعه پیش شرط ازدواج نیست. بعبارت دیگر در جامعه سوسیالیستی ازدواج یک امر سیویل و مدنی است و به مذهب ربطی ندارد. مراسم مرگ هم همینطور است، اگر شما دوست دارید که آخوندی بیاورید و یک چیزی بخواند مسئله شخصی شما است ولی ما در جامعه سوسیالیستی مراسم رسمی دفن نداریم که حتما باید آخوند در آن باشد. ختنه و ختنه سوران هم که اساسا ممنوع است چونکه تعرض بجسم کودک است.

بنابراین وقتی میگوییم برخورد سیاسی به مذهب صرفا یک بخشش این هست که از دولت و قوانین و حقوق و آموزش و پرورش و غیره باید حذف بشود. یک بخش دیگرش که این هم بهمان اندازه اهمیت دارد مذهب زدائی از جامعه است. معمولا فکر میکنند که مذهب زدایی یعنی برخورد عقیدتی به مذهب و صرفا جدایی مذهب از دولت بخش سیاسی

قضیه است. اینطور نیست. مذهب زدایی هم سیاسی است. مذهب زدائی از جامعه معنی دیگر این اصل است که مذهب امر شخصی است. مذهب امر شخصی است یعنی تو حق نداری که به جسم پسر بچه ات تعرض کنی با این توجیه که مذهب گفته که ختنه اش کن! اگر بچه ات هجده ساله شد و خواست که برود و خودش را ختنه کند خودش میداند و آزاد است ولی شما بعنوان پدر و مادر او نمیتوانید و حق ندارید اینکار را بکنید. تو حق نداری اذان بلند بگویی و نگذاری مردم بخوابد. در تاسوعا و عاشورا حق نداری قمه بزنی و خون توی خیابان راه بیندازی. اگر گوسفند میکشی باید طبق قوانین حمایت از حیوانات بکشی. ذبح اسلامی ممنوع است و زجرکش کردن گوسفند است. نه تنها حقوق انسانی بلکه حقوق حیوانات هم باید غیر مذهبی بشود. در یک جامعه انسانی حقوق انسان و حیوان بر مبنای آخرین سطح تمدن بشری باید رعایت بشود. ما میخواهیم منتهای تمدن بشری را در جامعه پیاده کنیم. کاری هم به با خدا و بی خدا نداریم، اگر کسانی هستند که مذهبیند و

یا آتش پرستند و یا اعتقاد دارند که کره زمین مسطح است، اگر تو جزو طرفداران این هستی که خورشید دور زمین میچرخد و هر چه که هستی من با اینها کاری ندارم فقط اینرا میدانم که اگر این اعتقادات تو تبدیل شود به پراتیک معینی و تعرض به انسانها و حیوانها بکنی جلویت را میگیرم. مجازید هر عقیده ای داشته باشید ولی تعرض به جامعه و به انسانهای دیگر ممنوع! اگر طرفداران مسطح بودن زمین مراسم بگذارند که سر بچه شان را قمه بزنند آنوقت ممنوع میکنیم و نمیتوانند اینکار را بکنند. میخواهم بگویم مذهب زدایی از جامعه به این مفهوم است که حضور و تعرض و دخالت اجتماعی مذهب زمانی که از یک شخص فراتر میرود و به زندگی بقیه تعرض میکند باید ممنوع بشود.

اما آیا اصل مذهب امر شخصی است بدین معنی است که جلوی بروز اجتماعی مذهب را میگیرم؟ بنظر من اینجور نیست. آدمهایی که بالغ و عاقلند یک روزی میخواهند بیایند بیرون و کارناوالی بگذارند به اسم تاسوعا و عاشورا، خوب

بیایند و بگذارند. اگر بگوییم نه آنوقت آزادی بی قید و شرط بیان چی میشود؟ حزب حق ندارد که نه الان چنین ممانعتی بکند و نه در دولت سوسیالیستی.

دولت پدیده ای سیاسی است و برخوردش به مذهب باید سیاسی باشد و نمیتواند عقیدتی باشد وگرنه میشود دولت ایدئولوژیک. مثل این میشود که دولت بیاید و بگوید که فلسفه رسمی دولت سوسیالیستی ماتریالیسم دیالکتیک است! این پوچ است. آن دولت را باید انداخت، این نمیتواند دولت یک جامعه انسانی و سوسیالیستی باشد. دولت نمیتواند ایدئولوژی رسمی داشته باشد و حتی نمیتواند بگوید که بی خدایی ایدئولوژی رسمی من است، آته ایسم مذهب من است. دولت نمیتواند این کار را بکند و نباید اینکار را بکند. مبارزه فرهنگی و فکری و هنری سر جای خود ولی دولت نمیتواند برخورد حقوقی و سیاسی به عقیده افراد بکند. شما نمیتوانید بگویید که اعتقاد به مسطح بودن زمین ممنوع است! خب این یعنی چه؟ منظورت چیست که ممنوع است؟

من عقیده دارم که زمین مسطح است. نمیتوان گفت چاپ کتاب درباره مسطح بودن زمن ممنوع! خب او کتاب چاپ میکند و شما هم برو کتاب چاپ کن و عقاید خودت را بگو. آزادی بی قید و شرط عقیده یعنی این. نمیتوانید بگویید که سفر حج ممنوع! چرا؟ پس آزادی سفر چه شد؟ خواهند گفت ما یک عده آدم عاقل و بالغ پولمان را جمع کرده ایم و مثلاً بجای اینکه مشروب بخوریم - چون مشروب برای ما ممنوع است - میخواهیم برویم سفر مکه، به کسی چه مربوط؟! این نوع ممنوعیتها رادیکالیسم نیست بلکه بنظر من خالی کردن مفهوم جامعه آزاد انسانی است. انسانها آزادند حتی اگر بخواهند به خرافه معتقد باشند. میدانید قدرت ما در چیست؟ در اینکه اجازه مراسم تاسوعا عاشورا بدهیم ولی بیشتر از پنجاه نفر شرکت نکنند! باید اجازه بدهیم وگرنه ما هم با استالین فرقی نخواهیم داشت! دیدیم که وقتی دیوار برلین ریخت در کشورهای بلوک شرق مذهب از هر سوراخی بیرون زد! من برخورد سوئد را مدل میگیرم و نه برخورد روسیه شوروی بعد از استالین

را. مذهب باید آزاد باشد و هر آخوندی بتواند حرفش را بزند، و آنوقت منم میایم صحبت خودم را میکنم.

وقتی میگویید جدائی مذهب از دولت مکمل اش اینست که باید آزادی بی قید و شرط عقیده را برسمیت بشناسید. ببینید به این مساله بورژوازی هم دو جور برخورد میکند. دو مدل هست. یک مدل اینست که میگوید آزادی بی قید و شرط عقیده تا آنجا که توهینی به اشخاص و افراد نباشد. در قطعنامه ای که چند ماه پارلمان اروپا در رابطه با اسلام داد اساس اش این بود که به اسلام نباید توهین بشود. یک برخورد هم اینست که مثل بیانیه حقوق آمریکا (bill of rights) میگوید که شرط توهین و غیره نداریم و اظهار هر نوع عقیده ای آزاد است. هر که هر چه دلش خواست میتواند بگوید و اگر به کسی توهین میشود و یا اتهام زده میشود فرد مربوطه میتواند به دادگاه شکایت کند و هر مورد مشخصا باید بررسی بشود. اما بعنوان یک اصل عمومی نمیشود آزادی بیان را به عدم توهین مشروط کرد. هرچه دلم خواست

میتوانم بگویم. بقول منصور حکمت در کنگره سه «من یکبار بدنیا آمدم و میخواهم هرچه در دلم مانده بگویم، من به مقدسات تو توهین میکنم خب تو هم بیا به مقدسات من توهین کن!» منتها بدبختی تو اینست که من مقدسات ندارم ولی تو داری!

اهمیت سیاسی و تاریخی آزادی بی قید و شرط عقیده و بیان

آزادی بی قید و شرط عقیده همانقدر برای ما مهم است که مبارزه با مذهب بعنوان یک عقیده. بینید آزادی بی قید و شرط تاریخی وقتی بمیدان آمد که آنه ایستها خواستند علنا خدا و مذهب را نقد و نفی کنند. و گرنه آخوندها و مذهبیهها که در تمام عمرشان آزاد بوده اند، حرفشان را زده اند، از پاپ و واتیکان گرفته تا کلیسای ارتدوکس تا یهودیها و بودیستها و غیره همگی با مقدساتشان دنیا را روی سرشان گذلشته اند. تمام فکر و ذهن مردم را مسموم کرده اند و همیشه هم آزاد بوده اند و همیشه هم مقدس بوده اند و همیشه هم جزمی و دگم بوده اند و همیشه هم دولتها و مدیا و فرهنگ

رسمی حمایتشان کرده اند. طبقه کارگر وقتی میگوید آزادی بی قید و شرط عقیده برای اینست که ضد مذهبیهها بتوانند حرفشان را بزنند. معنی آزادی بی قید و شرط تاریخی و عملا یعنی آزادی مبارزه با مذهب، یعنی علیه مذهب آزاد بودن، و گرنه بقیه اش که حاصل بوده است. بحث که بر سر آزادی بیان در مورد آب و هوا نبوده است! یا بر سر مسائلی غیر مقدس و غیر تابو. آزادی بر سر این نوع مسائل همیشه وجود داشته. مساله اساسا بر سر نقد مذهب است. من اته ئیست و ضد مذهب را همیشه سوزانده اند، زبانم را بریده اند و در دادگاه انگیزاسیون به صلابه ام کشیده اند برای اینکه گفته ام از جمله زمین دور خورشید میگردد! و آنکه به عکس قضیه معتقد بوده چون میخواسته که پاپ و واتیکان و مسیحیت در مرکز جهان باقی بماند حکم داده است که مرا زنده زنده در آتش بسوزانند!

رفقا نفس آزادی بی قید و شرط عقیده بنفع ماست. اینجا دیگر جنبش شما اثباتی است و باید بروید و یک عقیده ای را بعنوان یک عقیده نقد و بی اعتبار کنید،

راهش این نیست که آن را ممنوع کنید! راهش اینست که خودتان را آزاد کنید، این شما بودید که آزاد نبودید و نه او! اگر حقیقت با شماست و اگر قدرت سیاسی دست شماست، موظف هستید که همه را آزاد کنید. به نفعتان است که همه را آزاد کنید. یکی از رفقا میگفت آیا ما اجازه میدهیم که قرآن را چاپ کنند؟ خب معلوم هست که اجازه میدهیم چاپ کنند. توی قرآن هم خیلی توهین به خیلی کس ها شده ولی باید اجازه دهیم که چاپ کنند. اصل آزادی بی قید و شرط عقیده و بیان - بیان به معنی عام کلمه (اکسپرشن) و نه فقط سخن گفتن - یعنی شما باید بتوانید نمایش هم بدهید و بتوانید طنز بنویسید و فیلم بسازید و کتاب رمان بنویسید. مذهبیهون که خفه مان کرده اند. در رمان هستند. در سینما هستند. توی نمایش هستند و در همه جا هستند. این ماییم که نگذاشته اند در جایی باشیم! اگر این آزادی را داشته باشم آنوقت بیست در صد میدان را بما بدهند صد درصدش را از دستشان درمیاوریم! ولی نه با دولت، نه با قانون بلکه با برسمیت شناختن آزادی شما! با برسمیت

شناختن آزادی بی قید و شرط عقیده. تو بیا حرف بزن منم میایم حرف میزنم. فرق جامعه سوسیالیستی اینست که کتابی مثل کتاب سلمان رشدی را کرور کرور مینویسند و پخش میکنند و میخوانند. استناد پ کم‌دینهایی پیدا میشوند که محمد را سکه یک پول میکنند و حسن و حسین را سکه یک پول میکنند. همان روزی که دولت سوسیالیستی اجازه میدهد که تاسوعا عاشورا برگزار کنند در همان روز یا روز فردایش در همان شهر کارناوال همجنسگرایان را برپا میکنند. باید اینطور برخورد کرد چونکه تا اینجا آزادی مرا گرفته اند و من را نگذاشته اند حرف بزنم! ببینید آنها آزادند که بیایند نمایش تعزیه مذهبی‌شان را بدهند، خب گریه میکنی بیا بکن، حالا ممکن است یک‌عده ای توی خیابان گریه بکنند و یک‌عده هم بخندند، خب آنوقت بگذار ببینیم مردم کدامش را انتخاب میکنند. آیا شما فکر میکنید اگر من یک کارناوالی مثل جامعه برزیل براه بیاورم مردم به تعزیه میروند؟!

ببینید، تاسوعا و عاشورا در عین

حال یک شکل حفظ موزیک است زیر فشار مذهب و محرمات اسلامی. نوحه سرایی ایرانی طوری هست که همه دستگاہهای سنتی را در نوحه‌ها نگهداشته اند و در یک شهری مثل یزد که من سابقه اش را دارم عملاً یک نوع کارناوال موزیک است. در زمان شاه که اینجوری بود حالا در جمهوری اسلامی نمیدانم چطور برگزار میکنند. از یک‌ماه پیش در محله‌ها میرفتند شعرش را میگفتند و خواننده اش را پیدا میکردند و تمرینشان را میکردند و مثل یک فستیوال از محله‌های مختلفی میرفتند توی نوحه خوانی و رقابت میکردند بر سر اینکه ببینند کی بهتر میخواند و کی صدایش بهتر است و معمولاً هم بهترین‌هایشان از رادیو سر در می‌آوردند. این، فرم دفاعی و قانونی حفظ موزیک است و حالا اگر من بیایم و موزیک را آزاد بگذارم و کارناوال موزیک راه بیاورم آنوقت دیگر چرا کسی تمایل پیدا میکند که نوحه بگوید؟! خب او هم میاید موزیکش را میزند و میخواند و کارش را میکند دیگر. تمایل جوانها به شبهای احیا برای این است که دختر پسرها همدیگر را ببینند، خب اگر ما روابط دختر

و پسر را آزاد کنیم آنوقت دیگر آن جوان احتیاجی به شبهای احیا ندارد!

میخواهم بگویم که اگر میخواهید با مذهب در بیافتید چاره اش اینست که آئه ایستها را آزاد کنید، علم را آزاد کنید، موزیک و رقص و شادی را آزاد کنید، حقیقت را آزاد کنید، و آنوقت عقیده و اکسپرشن را هم برای همه از جمله مذهبیون آزاد بگذارید، خواهید دید که مذهب دود خواهد شد!

برخورد حقوقی و قانونی به مذهب بعنوان عقیده سم است. نه تنها از نظر تاکتیکی درست نیست بلکه بطور آرمانی و استراتژیکی هم درست نیست. جامعه ای که اینجور باشد جامعه آزادی نیست. جامعه آزاد جامعه ای نیست که مردمی که فکر میکنند خدائی هست از ترس بزبان نیاورند چونکه عسس میگیردشان! جامعه آزاد جامعه ای است که اساساً کسی فکر نمیکند خدایی هست. سفر آزاد است ولی کسی به حج نمیروند. تو آزاد هستی بخاطر امام حسینت یا هر چه بآن معتقدی گریه و زاری کنی ولی کسی دورت جمع نمیشود.

بنظر من وقتی ما میگوییم مذهب بعنوان عقیده آزاد است باید بعنوان عقیده با آن درافتاد و برای درافتادن با عقیده شما مجازید و باید و وظیفه تان اینست و راهش اینست که مبارزه فکری کنید و نه هیچ مبارزه ای دیگر. و همین را از امروز باید به جامعه گفت.

من این تلقی را در بعضی از رفقای خودمان دیده ام که مثلا در فلان برنامه های تلویزیونی چرا ضد خدا حرف نزدیم! بنظر من آنچه که ما میگوییم صد مرتبه تاثیرش بیشتر از اینست که برویم ضد خدا حرف بزنیم. اینکه میگوییم در جامعه سوسیالیستی هر کسی آزاد است. ببینید، فقط آته ایستها میتوانند آزادی حتی مذهب را بیاورند، آزادی مذهب بدهند، به جامعه آزادی وجدان و آزادی اخلاقیات بدهند و آزادی تعبیر از دنیا هر جور هر کس دوست دارد. یکی ممکن است فکر کند که کره ارض دراز است و یکی فکر کند مسطح است و دیگری ممکن است فکر کند مثلثی شکل است! بگذار هرچی میتوانند بگویند و فکر کنند. اگر چیزی خرافه است و اگر چیزی حقیقت نیست آنوقت

طبعا کسی بطرفش نمیروود. جامعه انسانی جامعه ای است که اینرا تضمین میکند که شما آزاد هستید هر تبیینی از زندگی و دنیا و غیره داشته باشید و آنرا تبلیغ کنید.

کجا قضیه سیاسی میشود؟ در کجا اجتماعی میشود؟ وقتی که مذهبیون و معتقدین به دیگر خرافات بخواهند بر اساس عقایدشان در زندگی بقیه دخالت کنند. اینجا باید با قدرت قانون و دولت در مقابلشان ایستاد. کاری هم نداریم که کدام آخوند و مرجع تقلید و قدیسی گفته که چنین کنید، اگر کارتان با حقوق مردم و با قوانین جمهوری سوسیالیستی متناقض است جلویتان را میگیریم. اما در حیظه عقیده و نظر و بیان نظرات به دولت مربوط نیست و اگر هم حرف کسی این باشد که به مقدسات من توهین و بی احترامی شده جواب اینست که ما آزادی عقیده داریم و مقدسات نداریم، از طرف هیچکسی. نه آته ایسم مقدس است برای ما نه خداپرستی. مقدسات نداریم. همه آزادیم که بیاییم جلوی چشم جامعه بحث کنیم و ببینیم که کی کی را قانع میکند.

رادیکالیسم در برخورد به مذهب یعنی چه؟

بنابراین باید بین مذهب بعنوان یک امر عقیدتی و بعنوان یک دولتی - اجتماعی کاملا تفکیک قائل شد. این یک تفکیک تاکتیکی نیست. اینرا هم بگویم که اینجور نیست که هرچه رادیکالتر میشویم مذهب را بعنوان عقیده بیشتر نقد میکنیم. نه اینجور نیست؛ اینها دو عرصه هستند. رادیکالیسم برخورد سیاسی به مذهب در خود برخورد سیاسی به مذهب است و نه در برخورد فکری به مذهب. این استدلال درستی نیست که چون مردم ایران نفرت زیادی از مذهب دارند و منهم که خیلی رادیکالم پس زمانی که از مذهب صحبت میکنم چرا فقط روی جدایی مذهب از دولت تاکید میکنم و چرا فقط میگویم که مذهب امر خصوصی افراد است؛ باید بگویم اصلا مذهب باید کلا بر بیافتد. رفقا این ظاهرا خیلی رادیکال است ولی به نظر من اصلا اینطور نیست. اجازه بدهید اینرا کمی توضیح میدهم.

بینید ما آته ایستهای مرتجع کم ندیده ایم. ظاهرا موضع ماکسیمالیستی ما را دارند. از حزب «اس دبلیو پی» تا احسان طبری همه اینها آته ایستند. ولی آته ایستی که میروود از نظر سیاسی مذهب را انتخاب میکند بخاطر اعتقادش به خدا نیست بلکه بخاطر منافع سیاسی امروزش است. علت حمایت این نوع آته ایستها از جمهوری اسلامی و حزب الله و حسن نصرالله و غیره بخاطر منافع و سیاستهای ارتجاعی آنها است و نه بخاطر تخفیف در بی خدائیشان. اینطور نیست که آته ایسم منتهای رادیکالیسم است. رادیکالیسم ما در برخورد سیاسیمان به مذهب است و نه در برخورد عقیدتی فکریمان به مذهب. در زمینه برخورد فکری که از برتراند راسل و ولتر، و همین امروز ریچارد داوکینز و غیره از ما آته ایست ترند و تالیفاتشان هم از ما بیشتر است! خب هر آته ایستی میتواند عضو «اس دبلیو پی» بشود. ممکن است بگوید درست است که خدا نیست اما امام موسی صدر و حسن نصرالله دارند ضد آمریکا میجنگند، پس زنده باد اینها! مگر احسان طبری

بخاطر اینکه معتقد بخدا بود رفت آن حرفها را زد؟! و یا حزب توده و فدایی؟ و حتی شیرین عبادی؟ آیا شما فکر میکنید شیرین عبادی به خدا اعتقاد دارد؟! قضیه این نیست. جنبش آته ایستی یک جنبش فکری است و من میتوانم یک دانشمند آته ایست خیلی موثر هم باشم و علیه خدا بنویسم منتهای در تظاهرات (اس دبلیو پی) بروم در هاید پارک لندن در دفاع از حسن نصرالله علیه آمریکا صحبت کنم! مگر کم دیده اید؟! ما صد تایش را دیده ایم! هرروز دارد اتفاق میافتد.

بهمین دلیل من میخواهم بگویم که برخورد فکری و سیاسی به مذهب موضوعهای جداگانه ای هستند و رادیکالیسم برخورد ما به مذهب در برخورد سیاسی به مذهب معنی دارد و نه در برخورد فکری عقیدتی. و اساسا بخاطر همین هم بوده که مساله مهم و مطرح شده است، اصلا بحث بر سر اینست. اگر زمان شاه بود که اصلا چنین سمیناری نمیگذاشتیم و چنین بحثی اصلا لزومی پیدا نمیکرد. مذهب از نظر سیاسی آمده و خار چشم جامعه شده است و شما باید

به آن جواب سیاسی بدهید.

مذهب عقیده نیست، باید به عقیده تبدیلش کرد

معمولا وقتی از آزادی مذهب صحبت میکنیم عقیده بودن مذهب فرض گرفته میشود، در حالیکه واقعیت این نیست. شما باید مذهب را هرس کنید و به سطح یک عقیده عقبش برانید. مذهب اصلا در جوامع طبقاتی عقیده نیست بلکه یک نهاد است، بقول منصور حکمت یک صنعت است. مذهب یک دگم است، یک جزم است. مذهب ارثی است. مذهب در جوامع امروزی عقیده نیست. اولین وظیفه ما که همپای جدائی مذهب از دولت است اینست که مذهب را به یک عقیده تبدیل بکنیم.

اولین معنی عقیده بودن مذهب اینستکه مذهب ارثی نیست. بنظر ما بچه ها مذهب ندارند. و بزرگان هم مذهبشان را بعنوان عقیده انتخاب نکره اند. میدانید چرا؟ بخاطر اینکه تا وقتی که بچه است مسلمان زاده است و وقتی هم که بزرگ شد و هجده ساله

شد اینطوری نیست که میرود به کتابخانه ها و انجیل و تورات و قران را میخواند و انتخاب میکند! نه اینجور نیست! نود و نه درصد مردم همان مذهب والدینشان را دارند حال کمی شل ترد و یا کمی سفت تر. اکثریت بالائی از مردم با همان مذهب بزرگ میشوند و زندگی میکند و بعد هم میمیرند و فردایش هم آخوندی میاید سر قبرش و فاتحه میخواند! مذهب امروز عقیده نیست. اگر پدر و مادر شما لیبرال باشند به شما نمیگویند لیبرال ولی اگر مسلمان و یا مسیحی باشد به شما میگویند مسلمان و یا مسیحی یا هر مذهبی که والدینت دارند. بنابراین نکته اول بحث ما اینست که مذهب ارثی نیست و ما بعنوان عقیده به آن نگاه میکنیم. همانطور که شما میتوانید به نسبت انیشتین معتقد باشید و یا نباشید، همانطور هم میتوانید به روز معاد معتقد باشید و یا نباشید. در حال این عقیده و فقط عقیده شما است. بنابراین یک جنبه نقد مذهب اینست که به آن بعنوان عقیده برخورد میکنیم. امروز مذهب صنعت و نهاد و ارثی است و دردولت است و همه جانبه باید بجنگش رفت. زمانی که

قدرت سیاسی را گرفتیم و بقدرت رسیدیم آنوقت مذهب را باید تبدیل کنیم به عقیده و بعنوان عقیده به آن برخورد میکنیم و این یک پیروزی بزرگی برای ما خواهد بود. مذهب را بعنوان یک دگم، بعنوان یک چیز مقدس، بعنوان یک امر ارثی و بعنوان یک صنعت و نهاد هرس کرده ایم و عقب رانده ایم و زده ایم. مذهب فقط می تواند عقیده باشد و این را ما از همین امروز باید روشن کنیم و بگوییم.

معتقدین به هر عقیده مراسمی دارند شما هم میتواند داشته باشید. مثل اینست که من میتوانم طرفدار گروه جاز باشم و یا طرفدار هنرپیشه سینما و یا اصلا طرفدار فلان تیم فوتبال باشم - که این یکی برای ایران ملموس تر است - و بعد از مسابقه هم میرویم و میریزیم به خیابان و شادی میکنیم و در یک کافه ای مینشینیم و آبجو میخوریم و یک مراسم جمعی هم برگزار میکنیم. آ زادید. تو هم که طرفدار یک گروه مذهبی هستی از این کارها میتوانی بکنی، اما همانطوری که در آنجا اگر یک طرفدار تیم فوتبال بد مستی کند میگیریمش اگر تو هم در مراسم

عاشورا قمه بزنی، میگیریمت. رفقا منطق هر دوی اینها یکی است، او به تیم منچستریونایتد معتقد است و تو به خدا. این به دولت مربوط نیست هر اعتقادی دارید نمیتوانید مزاحم دیگری شوید، علیه انسانیت نمیتوانید کاری کنید، داد و بیداد زیادی هم نمیتوانید بکنید، اذان هم نمیتوانید بگویید و بچه را هم نمیتوانید مجبور به کاری بکنید. حال چه طرفدار تیم فوتبال هستی و چه طرفدار گروه موسیقی و چه مسلمان و چه گاو پرست و چه سنگ پرست و غیره. هیچکدام اینها به من بعنوان دولت مربوط نیست. من بعنوان دولت باید جامعه را اداره کنم و مذهب را از تعرض به جامعه منع کنم. من به این میگویم مذهب زدایی از جامعه و به این میگویم توی سوراخ کردن مذهب بعنوان عقیده.

اگر شما بتوانید اینطور عمل کنید، دیگر بقیه اش سرازیری است! اگر مذهب منتقل نشود، اگر ارثی نباشد و اگر دگم نباشد، در عرض دو نسل تمام می شود! بشرطی که همه حقوقش را بعنوان یک عقیده برسمیت بشناسید و بعنوان عقیده با آن برخورد کنید.

حال، می‌خواهم به نکته پایه ای تری اشاره کنم که قبلا در بحث «از خود بیگانگی انسان» به آن پرداخته‌ام.

ضرورت طبقاتی وجود مذهب

فکر میکنید چرا مذهب هست؟ یک جواب اینست که سرمایه داری، یک دولتهائی و متفکرینی و رسانه هائی، نگهش داشته اند چونکه از نظر سیاسی بنفع آنهاست. چون مذهب در طبقه کارگر تفرقه می‌اندازد و غیره و غیره. بنظر من این بخشی از واقعیت هست اما پاسخ عمیقی به ضرورت وجودی مذهب نیست. جامعه طبقاتی است که نیاز به مذهب را بازتولید میکند. نیاز به مذهب بعنوان ظاهرا یک انتخاب آزاد. چرا در سوئد مذهب هست؟ و در انگلیس و فرانسه چرا؟ این بدین خاطر نیست که بورژوازی عامدانه و آگاهانه با دولتش مذهب را نگهداشته است. دولتهای سرمایه داری یک امر و عملکردشان این هست ولی مساله پایه ای تر است. تا وقتی شما جامعه طبقاتی دارید مذهب هم میماند. مذهب یک

عارضه است، یک قارچ هست و با تفاوت و تبعیض رشد میکند و جلویش را هم نمیتوان گرفت.

بنظرم برخورد ما به مذهب سه جنبه دارد: برخورد سیاسی را که توضیح دادم و برخورد عقیدتی را هم که گفتم و سوم هم محو مذهب است. اگر بخواهیم مذهب را محو کنیم، باید طبقات را محو کنیم. مذهب مثل دولت است و ارادی نیست و نمیشود که در جامعه طبقات باشد و استثمار باشد و تبعیض باشد ولی مذهب نباشد. چنین چیزی ممکن نیست. در جامعه ای میتوانیم مذهب را محو بکنیم که ریشه های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی تبعیض و طبقات برچیده شوند و اینجا دیگر حیظه مبارزه جای دیگر است. منصور حکمت هم به نوعی همین را میگوید. میگوید شما مسئله فلسطین را حل کنید، کمراسلام سیاسی هم میشکنند. این در یک مقیاس عمومی تری هم صادق است. اگر تبعیض و نابرابری را از میان بردارید، اگر معضل فقر را حل کنید، کمرمذهب شکسته است. معمولا روی این گفته مارکس که مذهب افیون توده هاست تامل

و تعمق نمیکنیم که یعنی چه؟ توده محروم به مذهب نیازمند است چراکه انسانیتش در این جامعه متحقق نمیشود و بعنوان انسان برسमित شناخته نمیشود و آنوقت میرود و یک هویت دیگری برای خودش پیدا میکند. چون « آدمی در عالم خاکی نماید بدست». اگر آدمی بدست بیاید دیگر شما عالم دیگر و خدا را نمیخواهید.

اگر زندگی شما در همین عالم، بعنوان یک انسان و بعنوان یک موجود اجتماعی معنا پیدا کند، هیچ نوع خرافه ای را نخواهید خواست. اعتقاد به شانس و تصادف و چهارشنبه سوری و جن و پری و غیره را هم نخواهید خواست. می‌خواهم بگویم بعنوان انعکاس واژگون یک جهان غیرانسانی، ستمکش و ستمگر و هر طبقه ای، به مذهب احتیاج دارند برای اینکه این دنیا، دنیای انسانی نیست و به همین دلیل، بسیار سطحی خواهد بود اگر کسی فکر کند می‌تواند جامعه را طبقاتی نگاه دارد و با مبارزه فکری مذهب را بیاندازد. در مورد مبارزه فکری خود بورژوازی تا حد زیادی جلو رفته است. در سطح فلسفی اش و در

سطح علمی و اجتماعی اش. ولی هنوز مذهب وجود دارد نه صرفاً به این خاطر که دولت‌ها عامدانه و آگاهانه ظاهراً یک‌طوری آن‌را نگاه داشته‌اند. همانطور که گفتم چنین توضیحی خیلی سطحی است. به این دلیل که — بقول مارکس — مردم به افیون احتیاج دارند. احتیاج به مذهب از آخوند در نمی‌آید. از زندگی نابرابر و غیرانسانی و از فقر درمی‌آید و بعد مذهب بر رویش سوار می‌شود. معلوم است که اگر شما بخواهید خوشبختی خودتان را به یک دنیای دیگری حواله بدهید، به مذهب احتیاج خواهید داشت. خوب، اگر عدل الهی تان و روز معاد و قیامتتان در همین دنیا باشد، دیگر چرا باید اینها را بخواهید؟ لابد در این دنیا عدلی در کار نیست که می‌گویید باید روز معادی وجود داشته باشد.

من اینرا زیاد باز نمیکنم چونکه در بحث از خود بیگانگی انسان در این رابطه زیاد صحبت کرده‌ام. و اینجا لازم نیست بیشتر وارد این بحث بشویم (رجوع کنید به مذهب ناسیونالیسم و از خود بیگانگی انسان، بسوی سوسیالیسم دوره سوم شماره اول، مارس 2006).

جمع‌بندی و موخره

بلکه منتهای رادیکالیسم ما در برخورد و عملکرد ما علیه مذهب بعنوان یک پدیده سیاسی است. و این مسئله هم برای پس‌فردای بقدرت رسیدن نیست بلکه مهم اینست که از همین امروز به مردم چه میگوئیم و مردم چه تصویری از رابطه حزب با مذهب دارند. آیا ما مساجد را میبندیم؟ عاشورا و تاسوعا را ممنوع میکنیم؟ آیا مانع سفر حج مردم میشویم؟ مانع روضه خوانیشان میشویم؟ اگر مردم چنین تصویری از ما داشته باشند هرگز به قدرت نمیرسیم. ما باید بگوییم که شما آزادید که هر عقیده و مذهبی را که بخواهید داشته باشید. این امر شخصی شماست و مربوط به خودتان است. جامعه باید بداند که ما به خدا معتقد نیستیم و علیه مذهبیم ولی اینرا در حیطه قوانین و دولت وارد نمیکنیم. دولت سوسیالیستی دولتی است که به عقیده بعنوان عقیده برخورد میکند و برای همه مذاهب آزادی بی‌قید و شرط قائل است. شرط ما شرطی اجتماعی سیاسی است که به عملکرد مربوط میشود و نه به آزادی عقیده و بیان. هر عقیده‌ای دارید نباید مزاحم کسی شوید و در زندگی و

امور اجتماعی مردم دخالت کنید و مردم را مجبور کنید که طبق عقاید مذهبی شما زندگیشان را تغییر بدهند و بویژه بچه ها را به کاری مجبور کنید.

نکته دوم اینست که مذهب در جوامع امروزی یک عقیده نیست، باید ابتدا به عقیده تبدیلیش کرد تا بتوان بعنوان عقیده به آن برخورد کرد. در جامعه سوسیالیستی مذهب نهاد نیست، مذهب صنعت نیست، مذهب جزمی نیست، مذهب دگم نیست، ارثی نیست، مقدس نیست. مذهب عقیده است و چون عقیده است لذا همه آزادند که به آن مثل تمامی عقاید برخورد کنند. آزادی بی قید و شرط اساسا و عملا یعنی آزادی نقد مذهب. آزادی دفاع از مذهب که همیشه بوده و در طول تاریخ هیچکس برای آخوندها قید و شرطی نگذاشته است. ما هم نمیگذاریم، و میگوییم آخوند بیاید حرفش را بزند و منم میایم حرفم را میزنم و اگر در این بیان آزادانه عقاید به کسی بر بخورد و توهین حساب شود میتواند شکایت کند و در دادگاه رسیدگی میکنند. اما همانطور که برنامه یک دنیای بهتر

اعلام میکند آزادی باید بی قید و شرط باشد.

در رابطه با برخورد به مقدسات هم گفتم که ما مقدسات نداریم. رفقا ما واقعا مقدسات نداریم اما متاسفانه جنبش چپ از خودش این تصویر را نداده است. یک بخش مهم بحث همانست که منصور حکمت هم گفت: جامعه سوسیالیستی یک جامعه اوپن و باز است. اگر در این کشورهای غربی هرروز کاریکاتور رئیس جمهورشان را میکشند و در شوهای تلویزیونی دستش میاندازند خب در جمهوری سوسیالیستی باید علیه ما ده برابر از این کارها بتوانند بکنند، و باید همه حق داشته باشند که در تی وی جامعه سوسیالیستی مارکس را دست بیاندازند و هر چه میخواهند بگویند. هر کسی باید این آزادی را داشته باشد. اگر این سیاست ما نباشد به همان سوسیالیسم خاکستری اروپای شرقی تبدیل میشویم.

امروز دارند به ریش اواما هنوز بقدرت نرسیده میخندند و با طنزهایشان بوش را سکه یه پول کرده اند ولی برای فیدل

کاسترو ممنوع است! این نشد! جامعه سوسیالیستی ما این طوری نیست. میگویند که در جامعه سوسیالیستی مارکسیسم مقدس است، مارکس مهم است، به منصور حکمت نمیشود بد گفت! و به رئیس جمهور هم طبعا زیاد نمیتوانند بد بگویند چونکه جامعه سوسیالیستی است! اما من میگویم این سوسیالیسم نیست. در جامعه سوسیالیستی مورد نظر ما هر نوع شو تلویزیونی و فیلم سینمایی و غیره و هر نوع هجو و طنز علیه کمونیسم و مارکس و منصور حکمت و علیه حزب کمونیست کارگری و غیره کاملا مجاز و آزاد است. ما مقدسات نداریم! رفقا علیه ما تابحال بوده است، ناراحت نباشید! ما میگذاریم که آنها آزاد باشند منتها خودمان میرویم و حرفهایی میزنیم که تیراژ این برخوردها را پایین بیاوریم و کسی به آنها توجه نکند. مردم بیشتر بروند برنامه طنز و جوک ما را علیه محمد ببینند تا علیه لنین را. ما میخواهیم و موظفیم یک جامعه اوپن و باز و آزاد ایجاد کنیم و هیچکس نباید فکر کند که این کمونیست کارگريها مساجد را میبندند.

بگذارید اینجا در مورد مساجد هم توضیحی بدهم. یکسری مساجدی هستند که رژیم آنها را بزور گرفته، غصبی است، جمهوری اسلامی ساخته بعنوان پایگاه قدرت سیاسی خودش که غلط کرده! ما آنها را پس میگیریم و در خدمت رشد و رفاه جامعه قرار میدهیم. اما یکسری مساجد هم هستند که افراد مسلمان پولهایشان را روی هم میگذارند و میسازند، خوب اگر اینطور است مجازند. دولت جلوی این نوع مساجد را نمیگیرد.

هیچکس نباید فکر کند ما با قانون جلوی عقاید را میگیریم. عقیده تا زمانی که علیه دیگر شهروندان پراتیک اجتماعی نکند نمیتوانید جلوی آنها را بگیرید و آزاد است، اگر آن پراتیک اجتماعی ضرری بکسی نمیزند با چه منطقی جلوی آنها را میگیرید؟! چرا به آن کسی که میاید و در خیابان مکزکی میرقصد آزادی میدهید ولی برای آنکه میخواست نوحه بگوید ممنوعیت ایجاد میکنید؟! بخاطر اینکه دولت اته ایست است؟ این نشد! قرار بود که دولت سوسیالیستی ایدئولوژیک نباشد. اگر شما به نفع

یک عقیده ای قانون بگذارانید، اتفاقی که می افتد این است که عقیده مخالفش می رود زیرزمینی می شود، مظلوم می شود و می آید بعنوان یک فاکتور سیاسی مقابلتان قد علم می کند. از نظر سیاسی ما به مسلمان ها اجازه می دهیم حزب درست کنند.

میگوییم جدائی مذهب از دولت و نه جدائی مذهب از سیاست. یک عده آخوندها و مقامات مصدر امور در این رژیم بوده اند که بعنوان جانی باید محاکمه بشوند ولی کسی که سابقه جنایت ندارد و میخواهد حزب اسلامی مثلا الدعوه ایران را درست بکند خوب برود درست بکند و اگر می تواند وارد شوراها شود. ما به آزادی بی قید و شرط احزاب معتقدیم و زمانی که حکومتی کمونیستی شد قید و شرط گذاشتن بنفع کمونیستها همانقدر بد است که قید و شرط گذارشتن سرمایه داری بنفع خودش. قید و شرط بنفع حقیقت بضرر حقیقت است. حقیقت حمایت حقوقی لازم ندارد! حقیقت را باید رفت و گفت. تلویزیون دارید و اجازه بدهید من بروم و فلان استاد اسلام شناس

دانشگاه الازهر مصر هم بیاید صحبت کنیم. نیم ساعت من بحث می کنم و نیم ساعت او و بعد جامعه انتخاب کند. به نفع من است که او بیاید حرفش را بزند. کتابش را بنویسد. فیلم سینمایی اش را بسازد و مناسک مذهبی اش را بجا بیاورد.

اگر حقیقت با من است باید بتوانم در مبارزه فکری شکستش بدهم. ولی اگر شما مبارزه فکری را تبدیل کنید به مبارزه حقوقی آنوقت دیگر باخته اید. اگر شرط عدم توهین به مقدسات را بگذارید طرفدار مذهب میبرد چون خواهد گفت قبول! من به مقدسات تو توهین نمیکنم تو هم به مذهب من توهین نکن و میشود همین وضعی که تا حالا بوده است!

میخواهم بگویم از هر جنبه ای که نگاه بکنید آزادی بی قید و شرط بیان برای ما یک رکن سیاسی و استراتژیک است و آنها هم نه فقط برای حفظ قدرت در فردای روزی که بقدرت رسیدیم. برای اینکه از همین امروز بتوانیم بقدرت برسیم. مردم ایران و مردم دنیا باید تصویر یک جامعه باز و راحت

و ریلکسی و شادی را در جمهوری سوسیالیستی ببینند. جامعه ای که در آن همه آزادی بیان داشته باشند، آزادی عقیده داشته باشند، آزادی طنز و هجو و مسخره کردن داشته باشند، آزادی تشکیل حزب و پیوستن به هر حزبی داشته باشد. مردم باید این را ببینند که اینها مقدسات ندارند و اینها عکسهای خودشان را هوا نمیکنند و بعد بگویند به رهبر حزب ما و یا رهبر دولت ما توهین نکن! بگذار مردم آزاد باشند و بیایند علیه تو حزب درست کنند، اصلاً بگذار بروند و حزب دفاع از سرمایه داری درست کنند. اگر استثمار کنند میاندازیمشان زندان ولی بروند حزبشان را درست کنند و اگر میتوانند وارد شوراها شوند و قدرت را بگیرند. این تصویر خاکستری و کدری که الان از کمونیسم در دنیا ارائه شده است برای این است که کمونیستها همینها را رعایت نکرده اند. باید یک جامعه آزاد، باز و ریلکسی داشته باشیم که در آن مذهب و هر عقیده ارتجاعی بتواند حزب درست کند، بیاید در خیابان کارناوالش را بگذارد و عزاداری اش را بکند و هر کاری که دلش می

خواهد بکند ولی از نظر دولت و از جنبه حقوقی، سیاسی و اجتماعی، جامعه قانون دارد نه بخاطر اینکه دولت اته ایست است. به این دلیل که آن جامعه و آن دولت مدافع انسانیت است.

اینها آن مبانی است که من فکر می کنم ما باید در برخورد به مذهب داشته باشیم و امیدوارم توانسته باشم به سئوالاتی که ابتدا طرح کردم پاسخ داده باشم.

با تشکر از هادی وقفی برای پیاده کردن متن اولیه این نوشته. چاپ شده در کمونیسم کارگری شماره ۵، جولای ۲۰۱۲

وب سایت:

www.wpiran.org

تماس با حزب:

پیامگیر تلگرام: **wpi_tamas@**

و یا با ارسال پیام به شماره

۰۰۴۶۷۰۰۴۴۷۴۲۵

از طریق سیگنال، واتساپ و تلگرام و اینستاگرام